



ریاکاری در چه جامعه‌ای «مشروعیت» پیدا می‌کند؟ دورویی به اسم انعطاف

زمانی که جامعه ریاکاری را به عنوان استراتژی بقا می‌پذیرد و افراد بی آنکه یکدیگر را علنی سرزنش کنند، درباره عمل ریاکارانه به نوعی «تفاهم جمعی» می‌رسند، ریاکاری مشروعیت اجتماعی پیدا می‌کند.

زمانی که جامعه ریاکاری را به عنوان استراتژی بقا می‌پذیرد و افراد بی آنکه یکدیگر را علنی سرزنش کنند، درباره عمل ریاکارانه به نوعی «تفاهم جمعی» می‌رسند، ریاکاری مشروعیت اجتماعی پیدا می‌کند.

به گزارش خبرنگار مهر، ریاکاری، که در زبان عامه با عناوینی چون «دورویی» و «نفاق» شناخته می‌شود، پدیده‌ای است که در طول تاریخ تمدن بشری و در هر دو ساحت فردی و اجتماعی، همواره مورد تأمل اخلاقی، دینی و روان‌شناختی بوده است. از منظر لغوی، «ریا» از ریشه «رؤیت» به معنای دیدن و «نمایش دادن» می‌آید و در اصطلاح، عبارت است از نمایش دادن و تظاهر به عمل نیک یا داشتن شخصیتی مثبت، با انگیزه‌ای کسب منزلت، جاه و شهرت در میان مردم، در حالی که باطن و کردار در خلوت فرد چیز دیگری است. ریشه‌ی اصلی این معضل اخلاقی، «حب جاه» و «عشق به مقام» و یا ترس از برخوردهای اجتماعی یا از سوی افراد صاحب قدرت است که فرد را وادار می‌کند تا برای دست‌یابی به منافع دنیوی یا اجتماعی، از حقیقت باطنی خود فاصله بگیرد.

اما بررسی وضعیت ریاکاری، فراتر از یک قضاوت صرفاً اخلاقی است و باید آن را به عنوان یک معضل حاد در ساختار روان‌انسانی تحلیل کرد. ریاکاری نتیجه‌ی یک شکاف عمیق است؛ شکافی میان «هویت نمایش داده شده» و «هویت واقعی و درونی». این دوگانگی نه تنها بر سلامت روان فرد تأثیر می‌گذارد، بلکه می‌تواند به یک استراتژی بقای اجتماعی در جوامع پیچیده یا تحت فشار تبدیل شود، تا جایی که دیگر یک اختلال فردی نباشد، بلکه به یک «ریاکاری اجتماعی» مشروعیت یافته تبدیل گردد. به همین دلیل، برای درک عمق این پدیده، باید به بررسی ناهماهنگی شناختی ناشی از آن، وضعیت عذاب وجدان در ریاکاران و مکانیسم پیچیده‌ای که فرد توسط آن خود را نیز فریب می‌دهد، پرداخت.

ناهماهنگی شناختی و دوگانگی شخصیت

از دیدگاه روان‌شناسی، ریاکاری بیانگر یک تضاد ساختاری در وجود فرد است. انسان ریاکار، عملاً در حال اداره‌ی دو شخصیت مجزا است: یکی شخصیت مثبت، پرهیزکار و موعظه‌گر که در انظار عمومی به نمایش می‌گذارد و دیگری، شخصیت باطنی، تنبل، یا حتی مخالف با آنچه که تظاهر می‌کند. این وضعیت به سرعت منجر به شکل‌گیری پدیده‌ای می‌شود که در روان‌شناسی به آن «ناهماهنگی شناختی» می‌گویند.

ناهماهنگی شناختی به حالتی از رنج روانی و تنش درونی گفته می‌شود که فرد هنگام نگه داشتن دو عقیده، ارزش یا رفتار متضاد به طور همزمان، آن را تجربه می‌کند. در مورد ریاکاری، تضاد میان «اعتقاد به فضیلت و ارزش‌های اخلاقی» که فرد برای دیگران تبلیغ می‌کند و «اقدام بر خلاف آن ارزش‌ها» (در خلوت یا باطن) است. این تنش روانی به حدی دردناک است که ذهن انسان به طور خودکار به دنبال راهی برای کاهش آن می‌گردد. فرد ریاکار باید تصمیم بگیرد که یا رفتار خود را با گفتارش هماهنگ سازد که سخت است و مستلزم تغییر و تلاش است، یا گفتارش را با رفتارش منطبق کند که منجر به از دست دادن منافعی می‌شود، یا شناخت خود را تحریف کند.

در دوران مدرن، این دوگانگی شخصیت ابعاد پیچیده‌تری نیز پیدا کرده است. دکتر نعمت‌الله فاضلی، انسان‌شناس، اشاره می‌کند که در جوامعی که افراد در معرض تجارب متراکم، متفاوت و متضاد ناشی از زندگی در محیط‌های گوناگون مانند دانشگاه، محیط کار، خانواده‌ی سنتی، فضای مجازی وhellip؛ هستند، توانایی تشکیل «یک شخصیت یکپارچه» را از دست می‌دهند. در چنین شرایطی که فرد تحت فشارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای نمایش هویتی خاص است، اما نیروهای شکل‌دهنده‌ی تجربه‌ی او متضادند، «داشتن شخصیت‌ها و چهره‌های چندگانه» تنها راهبرد برای بقا و گذر از موقعیت‌های دشوار محسوب می‌شود. از این منظر، ریاکاری دیگر صرفاً یک انحراف اخلاقی نیست، بلکه یک واکنش اجتماعی ناگزیر به محیطی است که اجازه نمی‌دهد فرد، خود واقعی و واحد خود را زندگی کند.

آیا ریاکاران عذاب وجدان دارند؟

این پرسش که «آیا ریاکاران دچار عذاب وجدان می‌شوند؟» به طور مستقیم به درجه‌ی خودآگاهی و عمق فرو رفتن فرد در نقش

خود باز می گردد. پاسخ روان شناختی و اخلاقی را می توان در چند لایه بررسی کرد.

در مراحل اولیه، ریاکار قطعاً رنج می برد. همانطور که گفته شد، ناهماهنگی شناختی خود نوعی عذاب درونی است. فردی که برای دیگران از فضائل اخلاقی سخن می گوید اما خود در خفا خلاف آن عمل می کند، دقیقاً از تضاد میان گفتار و کردارش در عذاب است. در این مرحله، فرد برای رهایی از این رنج ناهماهنگی شناختی، ممکن است به دو راه متوسل شود: یا رفتار خود را تغییر دهد و صادق شود، یا از طریق مکانیسم های دفاعی، به خودفریبی بپردازد تا این رنج را تسکین دهد.

ریاکار حرفه ای دیگر از منظر اخلاقی، خود را «ریاکار» نمی داند، بلکه یک «فرد منعطف»، «باهوش» یا «آگاه به شرایط اجتماعی» می پندارد که برای بقا ناچار به این رفتار است

اگر فرد راه دوم یعنی خودفریبی را انتخاب کند، کم کم وجدان او «بی حس» می شود و تبدیل به ریاکار حرفه ای می شود. هدف از خودفریبی، پاک کردن ضمیر ناخودآگاه نیست، بلکه توجیه رفتار در سطح خودآگاه است. با تکرار ریا و فریب خود، فرد موفق می شود رفتار خود را «عادی سازی» کرده و آن را موجه جلوه دهد. در این حالت، او دیگر از منظر اخلاقی، خود را «ریاکار» نمی داند، بلکه یک «فرد منعطف»، «باهوش» یا «آگاه به شرایط اجتماعی» می پندارد که برای بقا ناچار به این رفتار است. در این مرحله، «عذاب وجدان» به معنای متعارف آن، سرکوب شده و به وجدانی باطل تبدیل می شود.

در سطح اجتماعی و ریاکاری اجتماعی، عذاب وجدان فردی کاهش می یابد. زمانی که جامعه ای ریاکاری را به عنوان یک «استراتژی بقا» می پذیرد و افراد بدون آنکه یکدیگر را به طور علنی سرزنش کنند، درباره ی یک عمل ریاکارانه به نوعی «تفاهم جمعی» می رسند، ریاکاری مشروعیت اجتماعی پیدا می کند. وقتی «همه» ریاکارند یا حداقل «در سطوحی» به این بیماری آلوده اند، بار گناه و عذاب وجدان به طور جمعی تقسیم شده و وزن آن برای فرد کاهش می یابد. در نتیجه، فرد خود را نه یک گناهکار، بلکه تابعی از یک سیستم بیمار می داند و فشار وجدانی از او برداشته می شود.

چگونه فرد، خود را باور می کند؟

خودفریبی در واقع سدی دفاعی است که روان برای محافظت از خود در برابر درد ناشی از ریاکاری می سازد. فرد برای حفظ تصویر ذهنی اش از خود به عنوان یک فرد خوب، باهوش یا اخلاقی، ناچار است حقیقت را از خودش پنهان کند. این مکانیسم از چندین طریق عمل می کند.

مغز انسان به گونه ای طراحی شده است که معمولاً فرد را در هر شرایطی، مفید، با توانایی بالا و موجه در نظر بگیرد. این میل به «خود را بهتر از دیگران تصور کردن»، منجر به یک قضاوت ناعادلانه می شود. ریاکار می تواند به راحتی اعمال ریاکارانه ی خود را «انعطاف» یا «درایت» بنامد، در حالی که همان عمل را در دیگری «ریاکاری کثیف» تلقی کند. این سوگیری، او را متقاعد می سازد که من در حال ریاکاری نیستم، بلکه در حال مدیریت شرایط هستم.

این رایج ترین ابزار خودفریبی است. فرد اعمال منافقانه خود را با دلایل به ظاهر منطقی و قانع کننده توجیه می کند. مثلاً: «من برای این تظاهر می کنم تا بتوانم در این جایگاه باقی بمانم و بعداً خدمت بیشتری کنم»، «این کار ریاکاری نیست، بلکه عمل به تکالیف اجتماعی برای جلوگیری از طرد شدن است»، «شاید نتوانستم کمک مالی کنم، اما در عوض با موعظه دیگران را تشویق به کار خیر می کنم، پس اثر کارم مثبت است.»

فرد ریاکار، آگاهانه یا ناخودآگاه، معرفت و دانش به حقیقت را در مورد باطن اعمالش سرکوب می کند. این سرکوب میل درونی و تظاهر مداوم، در واقع یک تلاش سهمگین برای یکپارچه سازی کاذب رفتار و گفتار است تا دیگر تضادی باقی نماند. این فرد در عمل انتخاب می کند که واقعیت درونی خود را نشناسد تا مجبور به پذیرش ریاکار بودن خود نباشد.

ریاکاری یک پدیده ی چندوجهی است که ریشه های آن در حب جاه و کسب منزلت قرار دارد و در روان انسانی با پدیده ای به نام ناهماهنگی شناختی تبلور می یابد. ریاکار، برای فرار از رنج ناشی از این ناهماهنگی و حفظ تصویر بیرونی خود، به خودفریبی متوسل می شود. این خودفریبی به واسطه ی سوگیری خودبرتربینی و عقلانی سازی مداوم اعمال او تقویت می گردد، تا جایی که ممکن است فرد دیگر آگاهانه دچار عذاب وجدان نباشد، چرا که در دروغی که برای خود ساخته، غرق شده است.